Payamdaily.ir

نخستین روزنامه صبح البرز

پیام آشنا

شماره ۲۹۳۲
یکشنبه / ۱۲ بهمن / ۱۴۰۴
۱۲ / شعبان / ۱۴۴۷
01 / February / 2026

صاحب امتیاز: موسسه همگامان اندیشه زمان
مدیرمسئول: محمود حیدری، سردبیر: بافره حیدری
نشانی: کرج، بلوار کاوین، خیابان فرهنگ، جنب کانون کارشناسان رسمی دادگستری
تلفن: ۳۲۵۳۴۴۴۳-۳۲۵۳۸۳۸۳-۰۲۶ فکس: ۳۲۵۳۰۱۰۱
امتیاز در طرح ارزیابی کیفی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی: ۶۷۱۸
چاپ: کارگر

غزل ۲۷۴ امروز با حافظ

گوهر مخزن اسرار همان است که بود
حقه مهر بدان مهر و نشان است که بود
عاشقان زمره ارباب امانت باشند
لاجرم چشم گهربار همان است که بود

غزل

دل پاکیزه، بکردار بد
آلوده مکن
تیرگی خواستن، از تور
گریزان شدن است

پروین اعتصامی

فال کرج اوقات شرعی فردا

اذان صبح	طلوع آفتاب	اذان ظهر	غروب آفتاب	اذان مغرب
۵:۴۹	۰۷:۰۵	۱۲:۱۹	۱۷:۴۴	۱۷:۵۳

برگه

لذتی بالاتر از این نیست که کسی را ببایی که جهان را مثل تو بیند. این گونه می فهمیم که دیوانه نبوده ایم.

کریستین بوبن

گزارش روز

چرا ترامپ نمی‌تواند ناجی ملتی باشد؟

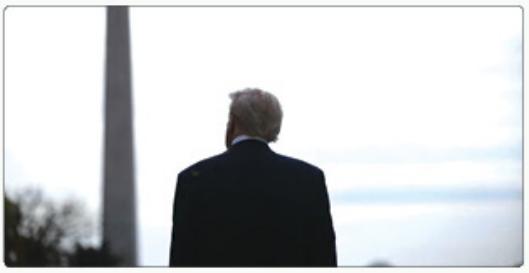

ترامپ همواره منتقد مداخلات پیشین دولت‌های آمریکا بوده است؛ اما نه از موضع اخلاقی یا ضدجنگ، بلکه از منظر هزینه-فایده. او معتقد است آمریکا نباید برای «دیگران» هزینه کند مگر آنکه سودی مستقیم، سریع و ملموس دریافت کند. این نگاه هرگونه تصور از ترامپ به عنوان «همکار استراتژیک و حتی تاکتیکی» یا «ناجی خارجی» را بی‌پایه می‌کند.

به گزارش پیام آشنا به نقل از شرق، جهان امروز در یکی از پرتنش‌ترین و بی‌ثبات‌ترین مقاطع چند دهه اخیر خود قرار دارد. از جنگ اوکراین و پیامدهای ژئوپلیتیک آن گرفته تا بحران غزه، تشدید رقابت آمریکا و چین، فروپاشی نظم اقتصادی پس از جهانی‌سازی کلاسیک و بازگشت سیاست قدرت به صحنه روابط بین‌الملل، همگی نشان‌دهنده گذار از نظمی قدیمی به وضعیتی نامطمئن و پرمخاطره‌اند.

در این میان، ایران نیز در موقعیتی بسیار خطیر قرار گرفته است؛ فشارهای اقتصادی، تحریم‌های چندلایه، بن‌بست‌های سیاست خارجی، نارضایتی‌های داخلی و تضعیف چشم‌انداز توسعه. جامعه را در برابر ابهام و پرسش‌های اساسی قرار داده است: راه برون‌رفت چیست و تقش بازیگران خارجی تا چه اندازه می‌تواند تعیین‌کننده باشد؟ در چنین فضایی بازگشت دونالد ترامپ به مرکز سیاست آمریکا بار دیگر بحث‌ها، امیدها و توهم‌هایی را در بخشی از افکار عمومی برانگیخته است. برای برخی، ترامپ سیاست‌مداری «غیرقابل پیش‌بینی» و حتی «دیوانه» است که با تصمیم‌های جنون‌آمیز خود جهان را به لبه پرتگاه می‌برد؛ ادعاهایش درباره کانال پانامایا گرینلند گرفته تا رویکرد تهاجمی‌اش نسبت به اوکراین، حمایت بی‌قیدوشرط از اسرائیل در غزه، فشار حداکثری بر ونزوئلا و ایران و بی‌اعتنایی آشکار به قوانین و نهادهای بین‌المللی.

در مقابل، گروهی دیگر -به‌ویژه در خارج از ایران- او و سیاست‌های جنگ‌طلبانه‌اش را به‌عنوان «ناجی خارجی» می‌نگرند؛ فردی که با برهم‌زدن نظم مستقر می‌تواند زمینه تغییر، فروپاشی یا اصلاح ساختارهای سیاسی به بن‌بست رسیده و نامطلوب را فراهم کند. این یادداشت در پی آن است که نشان دهد هر دو برداشت ساده انگارانه و گمراه‌کننده هستند. ترامپ نه یک فرد یا سیاست‌مداری دیوانه و فاقد بشتوانه است و نه اساساً به دنبال نجات ملت و توسعه کشور دیگری است. او نماینده دیدگاهی ریشه‌دار در تاریخ سیاسی آمریکا و محصول همکاری جدید ساختار کنونی نظام سرمایه‌داری جهانی است.

رفتارها و تصمیم‌هایش، هرچند در ظاهر آشفته، متناقض و حتی شوکه‌آور به نظر می‌رسند، اما در چارچوب منافع مشخص اقتصادی، طبقاتی و ژئوپلیتیکی معنا پیدا می‌کنند. فهم این واقعیت به‌ویژه برای جامعه ایران، ضرورتی حیاتی دارد.

ترامپ به‌مثابه تداوم یک سنت تاریخی در آمریکا

برای درک پدیده ترامپ، باید او را نه یک استثنا، بلکه ترکیبی از چند سنت و چهره مهم و مکتب سیاسی در تاریخ سیاسی ایالات متحده دانست. از این منظر، ترامپ را می‌توان آمیزه‌ای از سه رئیس‌جمهور و متفکر کلیدی آمریکا دانست: ۱- جیمز مونرو، ۲- اندرو جکسون و ۳- الکساندر همیلتون. نخست، در حوزه سیاست خارجی و نگاه به جهان، ترامپ به‌شدت تحت تأثیر دکترین مونرو است. دکترین مونرو در اوایل قرن نوزدهم اعلام می‌کرد قاره آمریکا حوزه نفوذ انحصاری ایالات متحده است و قدرت‌های خارجی (استعمارگران اروپایی) آن زمان نباید در آن مداخله کنند.

ترامپ این منطق را با زبانی خشن‌تر و امروزی‌تر بازتولید می‌کند؛ از تأکید بر کنترل مرزها و مقابله با مهاجرت گرفته تا فشار بر مکزیک، ونزوئلا، پانامایا و حتی کانادا. ادعاهای او درباره کانال پانامایا یا نگاه ابزاری‌اش به گرینلند، در همین چارچوب، قابل فهم است: آمریکا حق دارد هر نقطه راهبردی در نیم‌کره غربی و حتی فراتر از آن را در خدمت منافع خود تعریف کند. دوم، در سیاست داخلی و شیوه تعامل با جامعه آمریکا، ترامپ وارث سنت اندرو جکسون است؛ رئیس‌جمهوری پوپولیست که با زبان عوام‌فریبانه، حمله به نخبگان، بی‌اعتمادی به نهادهای رسمی و تحریک احساسات توده‌ای قدرت گرفت.

ترامپ نیز با تحقیر رسانه‌ها، نخبگان دانشگاهی، بوروکراسی دولتی و حتی بخش‌هایی از حاکمیت، خود را «صدای مردم واقعی آمریکا» معرفی می‌کند. زبان ساده، گاه توهین‌آمیز و هیجانی او، نه نشانه بی‌فکری، بلکه ابزاری آگاهانه برای بسیج پایگاه اجتماعی خشمگین و ناامید از نظم لیبرال موجود است. سوم، در حوزه اقتصاد و تجارت، ترامپ بیش از هر چیز به میراث فکری الکساندر همیلتون نزدیک است. همیلتون مدافع دولت قدرتمند، حمایت‌گرایی اقتصادی و استفاده از تعرفه‌ها برای تقویت تولید داخلی بود. سیاست‌های تجاری ترامپ -از جنگ تعرفه‌ای با چین تا فشار بر اتحادیه اروپا و حتی متحدان سنتی آمریکا- دقیقاً در همین چارچوب قرار می‌گیرد. او تجارت آزاد را نه یک اصل اخلاقی یا جهانی، بلکه ابزاری برای کسب «حداکثر سود» در موازنه قدرت اقتصادی می‌داند. اما پشت این رویکرد، اتلاقی قدرتمند از حامیان اقتصادی و سیاسی قرار دارد.

زیر پرچم شعار «ماگا» (آمریکا را دوباره عظیم کنیم)، جریانی از ائتلاف نئومحافظه‌کاران، تیپلیست‌ها و آنچه برخی آن را «تکنوفئودال‌ها» می‌نامند صف کشیده‌اند: نئولیبرال‌های فناوری و سرمایه مانند تسلا، آمازون، مایکروسافت، گوگل و شبکه‌های مالی و صنعتی وابسته به آنها. این گروه‌ها خواهان دولت مقتدر و قدرتمند در سطح جهانی هستند تا با قدرت نظامی حمایت کامل از منافع شرکت‌های آمریکایی را تأمین کرده و در عین حال، حداقل مالیات و حداقل محدودیت‌های قانونی در داخل ببرداند. ترامپ، با منش پوپولیستی، گاه ساده‌لوحانه و خودشیفته، در عمل دقیقاً در راستای منافع این ائتلاف حرکت کرده است. بنابراین، هرچند رفتار او برای بسیاری «عجیب» یا «دیوانه‌وار» جلوه می‌کند، اما این رفتارها هدفمند و معنادارند و در نهایت با نام «منافع ملی آمریکا» توجیه می‌شوند؛ منافعی که بیش از آنکه ملی به معنای عام باشند، منافع طبقات و شرکت‌های خاص‌اند.

چرا ترامپ نمی‌تواند ناجی هیچ ملتی باشد؟

با آنکه به آنچه گفته شد، می‌توان به‌روشنی دریافت که ترامپ هیچ تعهد واقعی به آزادی، دموکراسی یا حقوق بشر -چه در سیاست داخلی و چه در سیاست خارجی- ندارد. او نه‌تنها نسبت به کشورهای جنوب جهانی و در حال توسعه بی‌اعتناست، بلکه حتی به کشورهایی با اقتصادهای متوسط و پیشرفته نیز صرفاً از منظر سود و زیان اقتصادی می‌نگرد. نمونه‌های بارز آن، برخورد او با کانادا، اتحادیه اروپا، ژاپن و کره جنوبی است؛ کشورهایی که سال‌ها متحدان استراتژیک آمریکا بوده‌اند، اما در نگاه ترامپ چیزی جز «ترکی بدهکار» هستند.

در سیاست خارجی ترامپ، هیچ جایگاهی برای همکاری بلندمدت، توسعه پایدار یا ثبات سیاسی به نفع ملت‌ها وجود ندارد. آنچه اهمیت دارد، تملک منابع انرژی، دسترسی به معادن، پایه، کنترل مسیرهای راهبردی و تضمین برتری شرکت‌های آمریکایی است. از این منظر، فشار بر ایران، ونزوئلا یا حتی کشورهای اقرنقایی، نه باهدف «آزادی ملت‌ها»، بلکه برای بازتوزیع منابع و قدرت به نفع سرمایه آمریکایی انجام می‌شود. نکته مهم دیگر آن است که ترامپ همواره منتقد مداخلات پیشین دولت‌های آمریکا بوده است؛ اما نه از موضع اخلاقی یا ضدجنگ، بلکه از منظر هزینه-فایده. او معتقد است آمریکا نباید برای «دیگران» هزینه کند مگر آنکه سودی مستقیم، سریع و ملموس دریافت کند. این نگاه هرگونه تصور از ترامپ به عنوان «همکار استراتژیک و حتی تاکتیکی» یا «ناجی خارجی» را بی‌پایه می‌کند.

دل بستن به چنین شخصیتی، خطایی راهبردی است. از شیوه عمل و مداخله او در ونزوئلا واضح است که ترامپ نه به اصلاح دموکراتیک علاقه‌مند است و نه به توسعه یک کشور و نه به بهبود معیشت مردم. در بهترین حالت، یک ابزار چانه‌زنی و یک کارت فشار در بازی بزرگ‌تر او با چین، روسیه و نظم جهانی است و در بدترین حالت، صرفاً منبع تهدید، فشار و معامله خواهد بود. ترامپ نه دیوانه‌ای بی‌منطق است که جهان را تصادفی به آشوب کشیده و نه قهرمان باقتوای که برای نجات ملت‌ها ظهور کرده؛ او محصول تطور تاریخ سرمایه‌داری، ساختار و منافع نظام قدرت در آمریکاست. نظامی که در دوره افول هژمونی، خشن‌تر، عریان‌تر و سودمحورتر از گذشته عمل می‌کند.

محمدحسین عمادی

برش

ماجرای هک شدن اینستاگرام چیست؟

با وجود تکذیب اینستاگرام، برخی کارشناسان امنیتی روایت دیگری دارند

به گزارش پیام آشنا به نقل از دیجیاتو، در زمانی که کاربران ایرانی به اینترنت جهانی دسترسی نداشتند، خبری مبنی‌بر هک اینستاگرام در رسانه‌های جهان منتشر شد. درحالی‌که این گزارش‌ها به افشای اطلاعات ۱۷.۵ میلیون کاربر اینستاگرام اشاره کرده بودند، این شبکه اجتماعی هرگونه نفوذ امنیتی به سرورهای خود را تکذیب کرد.

اینستاگرام اعلام کرده که مشکل به‌وجود آمده از یک نقص فنی ناشی شده که به «یک شخص ثالث» اجازه می‌داد تا پلتفرم را مجبور به ارسال درخواست‌های رسمی بازیابی رمز عبور برای کاربران کند. اینستاگرام تأکید کرده که این مشکل برطرف شده، هیچ نفوذی به سیستم‌ها صورت نگرفته و امنیت حساب‌های کاربران کاملاً تأمین است.

اطلاعات ۱۷.۵ میلیون کاربر اینستاگرام لو رفته است؟

با وجود تکذیب اینستاگرام، برخی کارشناسان امنیتی روایت دیگری دارند. شرکت امنیتی Malwarebytes در پستی در شبکه اجتماعی ایکس ادعا کرده که این ایمیل‌ها در واقع نتیجه یک هک بزرگ هستند. طبق ادعای این شرکت، مجرمان سایبری اطلاعات حساس ۱۷.۵ میلیون حساب کاربری اینستاگرام شامل نام کاربری، آدرس‌های فیزیکی، شماره تلفن و ایمیل را سرقت کرده‌اند.

این شرکت امنیتی در گفتگو با بی‌بی‌سی اعلام کرده که ارسال انبوه این ایمیل‌ها احتمالاً با فروش داده‌های خصوصی کاربران در انجمن‌های هکری مرتبط است. در این انجمن‌ها، یک هکر ادعا کرده که پایگاه داده‌ای شامل جزئیات شخصی میلیون‌ها کاربر اینستاگرام را در اختیار دارد و مدعی شده که این داده‌ها مربوط به یک «نشت اطلاعاتی» در سال ۲۰۲۴ است.

درحالی‌که Malwarebytes به هک شدن اینستاگرام اشاره دارد، برخ محققان امنیتی معتقدند که این پایگاه داده جدید نیست. آنها احتمال می‌دهند این اطلاعات مربوط به یک دیتابیس قدیمی باشد که در سال ۲۰۲۲ از طریق جمع‌آوری اطلاعات عمومی کاربران (مانند نام و موقعیت مکانی) به دست آمده است.

ابهام اصلی زمانی ایجاد شد که اینستاگرام در بیانیه خود نوشت: «ما مشکلی را که به یک طرف خارجی اجازه می‌داد برای برخی افراد ایمیل بازیابی رمز عبور درخواست کند، رفع کردیم».

بااین‌حال، این شرکت به پرسش‌های رسانه‌ها درباره هویت این «طرف خارجی» و چگونگی دسترسی آنها به ابزار ارسال ایمیل‌های رسمی، پاسخی نداد.

هرچند بررسی‌ها نشان می‌دهد لینک‌های موجود در این ایمیل‌ها مخرب نبوده‌اند و فرایند تغییر رمز عبور نیز کاملاً رسمی بوده، اما این اتفاق باعث شد بسیاری از کاربران تصور کنند هدف حملات فیشینگ قرار گرفته‌اند.

توصیه همیشگی متخصصان امنیت در چنین شرایطی این است که هرگز از طریق لینک‌های ارسالی در ایمیل‌های مشکوک اقدام به تغییر رمز نکنید. اگرچه اینستاگرام هرگونه نشت اطلاعات را تکذیب کرده، اما پیشنهاد می‌کنیم پسورد حساب اینستاگرام خود را تغییر دهید و همچنین قابلیت تأیید دومرحله‌ای (2FA) را هم فعال کنید.

مکث

بدون گوگل «کُند ذهن» می‌شویم؟

قطع دسترسی به موتورهای جست‌وجو، با از کار انداختن حافظه کمکی انسان، جامعه را دچار اضطراب، کاهش بهره‌وری و پذیرش شایعات به جای حقیقت می‌کند

به گزارش پیام آشنا به نقل از خبرآنلاین، در سال‌های اخیر و با افزایش استفاده افراد از اینترنت، تدریجاً به تسلی تبدیل شده‌ایم که «ندانستن» را تاب نمی‌آورد. در این زمانه، فاصله بین زمان سؤال و رسیدن به جواب باید حداقل باشد. موتورهای جست‌وجو ذهن ما را عادت داده‌اند تا جواب هر سوالی را در کوتاه‌ترین زمان ممکن در اختیار داشته باشیم. اما وقتی این ابزارها در دسترس نیستند یا ما را به جواب نمی‌رسانند، خلأیی ایجاد می‌شود که فقط کمبود اطلاعات نیست؛ بلکه اضطراب ندانستن است.

سندروم جست‌وجوی بی‌حاصل چیست؟

«سندروم جست‌وجوی بی‌حاصل» حالتی است که فرد یا جامعه، در نبود منبع معتبر اطلاعات، همچنان در حال جست‌وجو است؛ اما نه برای حقیقت، بلکه برای به دست آوردن اولین پاسخ در دسترس؛ در این وضعیت، کیفیت پاسخ اهمیتی ندارد و مهم این است که چیزی گفته و شنیده شود و سکوت ندانستن شکسته شود. عدم دسترسی به موتورهای جست‌وجو، وضعیتی است که در آن دسترسی به حافظه کمکی قطع می‌شود و جامعه در سردرگمی اطلاعاتی صمیمی فرو می‌رود. در شرایطی که گوگل در دسترس نباشد و در صورت در دسترس بودن، هم کاربران را به جواب‌های مدنظر نرساند، انسان، مرجع را حذف نمی‌کند؛ بلکه آن را عوض می‌کند. در نتیجه گروه‌های خانوادگی و محلی، آشنا، اما و تجربه‌های شخصی غیرقابل راستی‌آزمایی، جای آن را پر می‌کنند.

برون‌سپاری حافظه: وقتی مغز دوم خاموش می‌شود

در علوم شناختی، مفهومی به نام «اثر گوگل» (The Google Effect) وجود دارد که می‌گوید: «ما تمایل داریم اطلاعاتی که به راحتی به صورت آنلاین پیدا می‌شوند را فراموش کنیم. در واقع، مغز ما به جای ذخیره خودِ «اطلاعات»، «مسیر دسترسی» به آن اطلاعات را ذخیره می‌کند». وقتی اینترنت بین‌المللی قطع می‌شود، در واقع بخشی از هیپوکامپ (مرکز حافظه) ما از کار می‌افتد. ما نام داروها، نحوه تنظیم یک قرارداد ساده، یا حتی فرمول‌های پایه ریاضی را از یاد می‌بریم؛ چون تا قبل از این می‌دانستیم که گوگل دم دست ماست. حالا با تایپ کردن هر سؤال در کادر سرچ و عدم دست یابی به جواب مدنظر، ضربه روانی کوچکی به ما وارد می‌شود. این تکرارِ «جست‌وجوی بی‌حاصل» در طول روز، منجر به نومی استیصال و کاهش اعتماد به نفس برای حل مسائل ساده زندگی می‌شود. مطالعات نشان داده‌اند که وقتی می‌دانیم اطلاعات در اینترنت قابل دسترسی است، کمتر تمایل به حفظ آن در ذهن داریم و درعوض به یادآوری اینکه از کجا آن را پیدا کنیم متکی می‌شویم. این پدیده به نام اثر گوگل (Google Effect) یا فراموشی دیجیتال شناخته می‌شود. این پدیده نشان می‌دهد که حافظه جمعی که زمانی وابسته به کتاب‌ها، فرهنگ شفاهی یا تجربه افراد بود، حالا وابسته به دسترسی به اینترنت شده است. وقتی این دسترسی قطع شود، این حافظه مثل زنجیره‌ای که یک حلقه‌اش پاره شده، کارایی‌اش را از دست می‌دهد.

در نبود منابع قابل جست‌وجو، مردم دنبال پاسخ می‌گردند اما چون جواب معتبر سریع نیست، معمولاً:

از کسانی می‌پرسند که احتمالاً شنیده‌اند

در گروه‌های خانوادگی به جست‌وجوی حدس و گمان می‌پردازند

شایعاتی شکل می‌گیرد که گویا شواهد درست پشتش هست اما واقعیت ندارد. این دقیقاً همان چیزی است که وقتی مرجع متمرکز و قابل اعتباری وجود نداشته باشد، حافظه جمعی پراکنده و پر از خطا می‌شود. چراکه گوگل برای ما صرفاً یک موتور جست‌وجو نیست؛ بلکه یک «قاضی حقیقت» است. در حالت عادی می‌توانستیم برای صحت سنجی هر شایعه‌ای، با یک جست‌وجوی ساده در ویکی‌پدیا یا خبرگزاری‌ها وارد عمل شویم؛ اما در نبود آن مرجعیتِ حقیقت از دیتابیس‌های علمی به «گروه‌های خانوادگی» و «نقل‌قول‌های شفاهی» تغییر مکان داده و در چنین شرایطی است که اطلاعات نادرست مثل ویروس پخش می‌شوند.

فروپاشی مهارت «حل مسئله» در نسل زد و آلفا

نسل‌های جدیدتر، یادگیری را بر پایه «آزمون و خطا» و «جست‌وجوی لحظه‌ای» بنا کرده‌اند. آن‌ها با تماشای ویدیوهای ۵ دقیقه‌ای در یوتیوب، پیچیده‌ترین مشکلات نرم‌افزاری یا فنی را حل می‌کنند. قطع ارتباط با جهان، این نسل را با یک خلأ مهارتی بزرگ روبرو می‌کند؛ تعمیرکاری که نقشه مدار یک دستگاه جدید را در گوگل پیدا می‌کرد، کدنویسی که داده‌هایش را از اینترنت می‌یافت و خیلی از افراد دیگر. فلج می‌شوند. این تخریب مهارت حل مسئله، باعث می‌شود تا بهره‌وری افراد به شدت سقوط کند. عدم دسترسی به اینترنت، لایه‌های عمیق وابستگی ما به تکنولوژی را عریان می‌کند. برای مقابله با تخریب حافظه جمعی در این دوران، باید به بازسازی «شبکه‌های اعتماد محلی» روی بیاوریم. احیای تفکر نقادانه، در نبود گوگل، باید دوباره به مغز خود یاد بدهیم که هر حرفی را بدون سند نپذیرد. مستندسازی آفلاین: یاد بگیریم که اطلاعات حیاتی (مسائل پزشکی، بانکی و فنی) را به صورت آفلاین و فیزیکی ذخیره کنیم تا بتوانیم در مواقع حساس و مهم به آنها رجوع نماییم. بازگشت به کتاب: شاید زمان آن رسیده که دوباره به قفسه‌های گردگرفته کتابخانه‌ها نگاهی بیندازیم. در شرایطی که دسترسی گوگل و لینک‌های مرتبط به آن برایمان متفکر نباشد، بزرگ‌ترین خطر قطع اینترنت، نه نبود اطلاعات، بلکه تن دادن به «جهل سازمان‌یافته» و پذیرش اخبار غیرموثق به جای حقیقت است. ما باید یاد بگیریم حتی در تاریکی دیجیتال، شمعِ پرسشگری را روشن نگه داریم.